



### خودتان را معرفی بفرمائید.

مهمین گنج آبادی هستم. در اوایل انقلاب دوران جوانی را می گذراندم. می توانم بگویم که خط فکری خود را از مکتب و شهید هاشمی نژاد می گرفتم. در آن زمان ایشان همیشه ما را به حضور در راه پیمائی ها تشویق می کردند، ما هم در این باره سؤال می پرسیدیم و با توجه به راهنمایی های این شهید بزرگوار راه پیمائی نبود که ما در آن شرکت نکرده باشیم. در این راه پیمائی ها بحث های مختلفی به میان می آمد. مخصوصاً درباره پوشش خانم ها به طور گروهی (تقریباً جمع ۲۰۰ نفری) از ایشان سؤالاتی پرسیده می شد. به یاد دارم خانم های مسن تر از شهید هاشمی نژاد می پرسیدند که، «آیا حتماً باید دستکش دستمان کنیم و از پوشش استفاده کنیم؟» ایشان پاسخ دادند: «خیر، نیازی نیست، صورت می تواند آشکار باشد، ولی پوشش اسلامی باید رعایت شود.» همچنین آقای هاشمی نژاد گفته بودند: «طبعاً اکثر خانم ها چهره و ظاهری مشابه دارند، اما اگر فردی در این میان خیلی خاص بود و مثلاً اگر دستش را بیرون می آورد و دستش با دیگران خیلی متفاوت است لازم است که از دستکش استفاده کند، در غیر این صورت نیازی به استفاده از دستکش نیست.» حتی ایشان نوع چادر را مشخص کرده بودند. آن زمان زرمه استفاده از نوعی چادر به نام چادر پنگونی که امروزه به نام چادر ملی معروف است، شنیده می شد. آقای هاشمی نژاد با استفاده از این چادر مخالف بودند و همان چادرهای معمولی را که در حال حاضر هم از آن استفاده می کنیم، تأیید می کردند. در ضمن به ما سفارش می کردند که در راه پیمائی ها هم با همین ظاهر اسلامی حضور پیدا کنید، چون حضور با پوشش اسلامی تأثیر بسیار کوبنده ای بر روی دشمنان دارد.

### آیا جمعی از بانوان که از آن یاد کردید تجمع خاصی بود و اسم خاصی داشت؟

خیر، تجمع خاصی نبود. در آن جمع برخی به اسم، همدیگر را نمی شناختند، ولی با هم آشنائی داشتند.  
**معمولاً اگر قرار باشد جمعی شکل بگیرد به محوریت خاصی نیاز دارد. در این اجتماع، وحدت و انسجام چگونه شکل گرفت؟**

من به همراه سایر بانوان سعی می کردم که هر جا تجمع بود، در آن شرکت کنم و معمولاً روز قبل از هر راه پیمائی می دانستیم که روز بعد راه پیمائی کی و کجا شروع خواهد شد. بیشتر وقت ها راه پیمائی ها از بیمارستان قائم شروع می شد. آن زمان هم بحث روحانیت مبارز مطرح بود، البته به شکلی که امروزه مطرح است، ولی به طور کلی در آن دوران هم روحانیون شناخته شده بودند و در این میان یکی از افرادی که بسیار مؤثر بودند، شهید هاشمی نژاد بود. لازم به ذکر است که بگویم در بسیاری از تجمع هایی که ما در آن شرکت می کردیم، شهید هاشمی نژاد هم حضور داشتند. شما گفتید که معمولاً راه پیمائی ها از بیمارستان قائم شروع می شد. مسیر راه پیمائی از کجا آغاز و به کجا ختم می شد و آیا جمعیت شعارهای خاصی هم در مسیر راه پیمائی می دادند؟ همان طور که گفتیم در بیشتر راه پیمائی ها حضور پیدا می کردم. البته آن زمان سنم به دانشجویمان نمی خورد، اما باید بگویم که بیشتر افراد تحصیل کرده و قشر دانشجو از آن منطقه حرکت می کردند.

### در آن زمان زرمه استفاده از نوعی چادر به نام چادر پنگونی شنیده می شد. آقای هاشمی نژاد با استفاده از این چادر مخالف بودند و همان چادرهای معمولی را که در حال حاضر هم از آن استفاده می کنیم، تأیید می کردند. در ضمن به ما سفارش می کردند که در راه پیمائی ها هم با همین ظاهر اسلامی حضور پیدا کنید، چون حضور زنان با پوشش اسلامی تأثیر بسیار کوبنده ای بر روی دشمنان دارد.

اگر جمعیت حاضر در راه پیمائی را سه قسمت کنیم می توانم بگویم که دو قسمت آن را قشر تحصیل کرده تشکیل می داد. در ضمن نقطه شروع به منزل ما نزدیک بود. معمولاً همیشه پس از حرکت مسیرها را دور می زدند و طولانی ترین مسیر برای حرکت انتخاب می شد و این طور نبود که جمعیت مسیر کوتاه را برای حرکت انتخاب کنند. چه بسا مسیر حرکت جمعیت به سوی کوی طلاب هم کشیده می شد. در میان راه به جمعیت و شرکت کنندگان اضافه می شد و در نهایت راه پیمائی به حرم ختم می گردید و در آنجا قرار راه پیمائی روز بعد گذاشته می شد. حتی گاهی اوقات صبح یک راه پیمائی و دوباره بعد از ظهر همان روز راه پیمائی دیگری توسط گروه مردمی انجام می شد. خلاصه اگر متوجه می شدید که قرار است راه پیمائی از منطقه ای شروع شود فوری خودمان را به آن منطقه می رساندیم و باید بگویم که تقریباً عده زیادی پای ثابت این راه پیمائی ها بودند.

### این راه پیمائی ها مختص خانم ها بود یا اینکه بانوان در کنار آقایان حضور داشتند؟

خیر، همه گروه ها شرکت می کردند اما بیشتر خانم ها راه پیمائی حضور داشتند.

### آیا شعارهایی را که معمولاً در راه پیمائی ها داده می شد. به خاطر دارید و آیا متن شعارها از قبل آماده می شد یا اینکه شعارها خودجوش و هم جوش بود؟

اکثر شعارها خودجوش و مردمی بودند و به تناسب مسائلی که در آن دوران (مثلاً روز قبل و یا همان روز) پیش می آمد شعارهایی داده می شد. بعضی شعارها هم از شعارهای قبلی بود و مسائل اعتقادی ما را نشان می داد مثل شعار «الله اکبر / خمینی رهبر» و یا در بعضی شعارها عده ای از مفلسدان را (مفلسدانی که در رأس حکومت شاهنشاهی قرار داشتند) محکوم می کردند. گاهی اوقات هم اگر حرکتی از سوی کشورهای دیگر انجام می شد و خیر به ایران می رسید، شعارهایی هم در آن زمینه داده می شد. ولی به طور کلی باید بگویم که شعارها خودجوش بودند.

### آیا به خاطر دارید که در راه پیمائی هایی که خانم ها حضور پیدا می کردند یا به طور مشترک انجام می شد، تذکری هم از طرف روحانیت به خاطر اقدام نادرستی داده شود یا اینکه همه کارها با آنها انجام می شد؟

به خاطر دارم آن اوایل از برادرم که شهید شده اند پرسیدم: «از کجا

بفهمیم که کدام جماعت راه درست را در پیش گرفته است و چه مسیری درست است و از کجا می توانیم تشخیص بدهیم که چه کسی درست حرف می زند؟» برادرم گفت: «وقتی دیدید در جمعی ده نفر روحانی سالم حضور دارند، بدانید که آن حرکت مشکلی ندارد و در آن شرکت کنید.» همین مسئله باعث شد که الحمدلله به لطف الهی در خط ولایت جلو آمدیم و قسمت زیادی از خط فکری و جهت را از مکتب نرجس گرفتیم. البته آن زمان چون ما به تازگی از خوزستان آمده بودیم و پدرم بسیار مقید بودند، پرس و جو کردند و دیگران هم خانم طاهائی را به ما معرفی کردند و تقریباً ما از این طریق تغذیه فکری می شدیم و هیچ وقت هم در جماعت ها و تشکل هایی که مشکل داشتند، شرکت نمی کردیم و به همین دلیل هیچ وقت دچار مشکل نشدیم.

### آیا شما از حضور شهید هاشمی نژاد قبل از پیروزی انقلاب نکته ای را به خاطر دارید؟

من در جلسات سخنرانی ایشان زیاد شرکت نمی کردم، ولی وقتی در میان جماعت مردم صحبت می کردند، حضور پیدا می کردم. حتی به خاطر دارم در جمعی جوانان سؤالاتی را درباره کتابی که راجع به اقتصاد کمونیست نوشته شده بود، می پرسیدند. شهید هاشمی نژاد با حوصله و رغبت به سؤالات جوانان پاسخ می دادند. من هم در آن جلسه در پی صحبت های ایشان متوجه تفاوت اقتصاد اسلامی و اقتصاد کمونیستی و سرمایه داری شدم، در حالی که قبل از آن روز در این باره اطلاع چندانی نداشتیم.

### اگر خاطره ای هم به یاد دارید برایمان تعریف کنید.

یک بار به خاطر دارم با برادر بزرگم دور میدان تقی آباد که بعد از بیمارستان قائم قرار داشت به سمت بیمارستان لشکر پیچیدیم. در همین لحظه فولکسی از آن طرف خیابان برعکس جهت ما توقف کرد. برادرم ناگهان ماشین را متوقف کرد و با عصبانیت حرف هایی را زیر لب زمزمه می کرد. وقتی متوجه ناراحتی برادرم شدم، آن طرف خیابان را نگاه کردم دیدم شهید هاشمی نژاد از فولکس پیاده شدند. البته شهید هاشمی نژاد رانندگی نمی کردند و همراه راننده در ماشین بودند. بعد آقای هاشمی نژاد به پیاده رو رفتند - البته نمی دانم کجا می خواستند بروند - برادرم با همان عصبانیت از ماشین پیاده شد و به آن طرف خیابان رفت و وقتی به شهید هاشمی نژاد رسید، با لحن تندی به ایشان گفت: «چرا شما باید این طور آزاد بیرون بیایید. شما متعلق به خودتان نیستید. متعلق به همه مردم هستید، متعلق به این جامعه هستید، مردم به شما احتیاج دارند. آیا نمی ترسید که وقتی این طور به خیابان می آید، مسئله ای برایتان پیش بیاید؟»

شهید هاشمی نژاد با لبخند به برادرم نگاه می کردند. البته من کنار آنها نبودم و سریع به سمت ماشین خودمان برگشتم. برادرم هم چند لحظه بعد از شهید هاشمی نژاد جدا شد و سوار ماشینمان شد، ولی باز هم با خود حرف می زد و ناراحت بود که چرا این عزیزان باید این گونه در خیابان ها رفت و آمد کنند که دشمن بتواند این شخصیت ها را از ما بگیرد. در آخر هم باید بگویم که شهید هاشمی نژاد پاسخگوی بیشتر سؤالاتی بودند که در زمان انقلاب برایمان پیش می آمد. ■



## می گفتند: حجاب شما دشمن شکن است...

«شهید هاشمی نژاد و مشارکت اجتماعی زنان»

در گفت و شنود شاهد یاران با مهمین گنج آبادی

درآمد

پیش از انقلاب به دلیل استفاده ابزاری رژیم از زنان، امام و شاگردان ایشان مشارکت اجتماعی زنان را جایز نمی دانستند، اما پس از انقلاب با توجه به مشارکت زنان در انقلاب و گاه سردمداری آنان، شهید هاشمی نژاد نیز چون دیگر سران انقلاب به آموزش و تشکل زنان پرداختند. در این گفتگو شمه ای از این تلاش ها بازگوئی شده اند.